

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قارعه (جلسه دوم)

ختم مفهومی استاد اخوت ۱۴۰۱/۰۱/۲۶

برای سلامتی همه کسانی که دغدغه دین دارند صلواتی ختم بفرمایید.

جلسه قبل آقای رجبعلی و آقای چیت‌چیان کلیاتی از سوره را مطرح کردند.

این جلسه ما طبق روال قبل وارد سوره می‌شویم و بحث‌های پژوهشی سوره را مطرح می‌کنیم.

هر کدام از دوستان بفرمایند که از سوره قارعه چه موضوعات پژوهشی را می‌توان دنبال کرد.

به نظر شما عناوین پژوهش‌هایی که می‌توان براساس سوره قارعه مطرح کرد چیست؟

بحث اقامه قیامت، وزن اعمال، درک عظمت قیامت، موازین ناس، سبک زندگی، یوم، شبیه‌سازی پراکندگی و تنوع در زندگی انسان و ...

پراکندگی و تنوع را از کجا آوردیم؟ از مَبْثُوث و مَنْفُوش

شما مَبْثُوث و مَنْفُوش را چگونه معنا کردید؟

در جلسه گذشته مَبْثُوث و مَنْفُوش را اینگونه معنا کردند که؛ مَبْثُوث منبسط شدن در حالیکه از هم متفرق می‌شوند. با اصل واژه ناس تقابل دارد. مَنْفُوش هم، از هم گسیختگی که مقابل واژه جبل است که استحکام و پیوستگی دارد.

در این موضوع پژوهشی منظور از شبیه‌سازی چیست؟

باید منظورمان را مشخص کنیم که پراکندگی مردم مدّ نظر ماست یا پراکندگی یک نفر.

منفوش: هو نشر بعد انضمام فیما بین الأجزاء، مثل پنبه زنی.

تبدیل ملاک‌های ارزش‌گذاری کمی و کیفی به یکدیگر.

این سوره برای موضوع‌یابی جالب است. تمام آیات و موضوعاتش برای بشر نامأنوس است.

از «قارعه» تا «امه هاویه» همه‌اش نامأنوس است. همه‌اش «ما ادراک» است و از هیچ‌کدام تصویری ندارید.

این که سوره چگونه حقایق نامأنوس را به هم متصل کرده جالب است.

یکی از شیوه‌های سوره مأنوس کردن حقایق نامأنوس است. برای این کار قالب‌های ادبی و بیانی خاصی استفاده می‌شود از جمله مثل و استفهام. قالب ادبی و بیانی برای مأنوس‌سازی حقایق نامأنوس.

«القارعه» خودش قالب ادبی دارد. القارعه یعنی الذی یقرع. عظمت بخشی به موضوع با اضافه کردن «ة» به آخر کلمه.

ابزارهای عظمت بخشی به یک موضوع تکرار و تاء تأنیث، استفهام (ما ادراک) است.

شروع قیامت و استقرار قیامت دو موضوع جدا هستند. زنده بودن قیامت به معنای جاری بودن در زندگی است.

در سوره قارعه مراحل وقوع قیامت را می‌توان استخراج کرد. قیامت کبری وجود دارد. قیامت‌های صغری هم در زندگی وجود دارد. مثل فرکتال است.

آقای چیت چیان:

موضوع: معیار ارزش‌گذاری: هاویه

بحث عمل و ثقل

تجلی معیارها: قارعه و یوم

ارزش‌های مجازی

تبدیل ارزش‌گذاری کیفی به کمی

ملموس‌سازی حقایق نامأنوس

یکی از مهمترین مسائل زندگی انسان بحث معیارهاست و این پژوهش می‌تواند در این مورد کمک‌کننده باشد. ما از سوره قارعه می‌توانیم معیارِ معیار در بیاوریم. یعنی چه چیزهایی می‌توانند معیار باشند و چگونه. می‌شود اقامه موازین کرد.

موضوع پژوهش باید اشتباهی محقق را برانگیخته کند مانند غذا. مثلا در شعر معیار، وزن است. در جغرافیا معیار، خط‌الرأس است. همه علوم احتیاج به معیار دارند. قبل از تولید علم باید معیارهای علم تولید بشود. مهم‌ترین عمل در تولید عمل معیار است.

عناوین پژوهشی:

۱. قیامت / اقامه قیامت

۲. وزن اعمال

۳. درك عظمت قیامت

۴. موازین ناس

۵. استفهام از قیامت

۶. سبک زندگی رضایت‌مندانه

۷. یوم / ظرف

۸. پراکندگی و تنوع در انسان و ناس

۹. تبدیل ارزش گذاری کیفی به کمی

۱۰. ملموس سازی حقایق نامأنوس

۱۱. زنده بودن قیامت / جاری بودن قیامت در زندگی

۱۳. تناسب عمل با جزا

۱۴. مقایسه دو سبک زندگی راضیه و هاویه

۱۵. کوبش

زمین منفوش می شود یعنی باز می شود و بسط پیدا می کند. آدم‌ها «فراش» می شوند. فرش می شوند، گسترده می شود. انبوهی از انسان‌ها که وضعیت‌شان مشخص است. فراش بودن آن‌ها به این معنی نیست که یک گروه باشند. با این که همگی در حشرند ولی هر کس در شانی است.

به دلالت آیات قرآن زمین غیر از زمین کنونی است. مکانیزم از بین رفتن کوه‌ها و استقرار وضعیت جدیدی که با از بین رفتن کوه‌ها بوجود می‌آید. در سوره قارعه به وضعیت جدید زمین اشاره می‌شود.

حضرت علامه از «فراء» نقل می‌کنند که ملخی است که همه زمین را گرفته است. انبوهی از انسان‌ها که هر کس در شانی است. از کجا شانش را فهمیدیم؟ از مَبْثُوث بودنش. مَبْثُوث به معنی پراکندگی است.

«فراش» به معنی فرش است. در فرش هم هر نخ رنگی دارد ولی همه رنگ‌ها کنار هم هستند. خداوند هسته زمین قیامت را در دل کوه قرار داده است. از متلاشی شدن کوه‌ها وضعیت جدید زمین بوجود می‌آید. مثل این که شما به کرات دیگر می‌روید و تحقیق می‌کنیم که حیات هست یا نه و این وجود حیات را از آب می‌فهمیم.

مثلا می‌گوییم با وجود این سوره می‌فهمیم که هر جا کوه وجود داشت قیامت برپا می‌شود. هسته مرکزی تشکیل دهنده ارض قیامتی کوه‌ها هستند. معاد از جنس جسمانیت است.

۱۶. معیار عظمت

۱۷. چگونگی ارتقای سطح رویت و ادراک

۱۸. چگونگی نگرش فطری به موضوعات

۱۹. اهمیت پناهندگی

۲۰. هوی نفس / شناخت و برون رفت

۲۱. وضعیت جدید زمین در قیامت

به نفع انسان است که به قیامت اعتقاد داشته باشند. مفهوم قیامت بسیار با شکوه است و انسان را از ناامیدی و افسردگی نجات می دهد. برای انسان ها تسکین است.

انسان ها یا قیامت را اجمالا می پذیرند و یا تفصیلا. ما نوعا اجمالا پذیرفته ایم اما چگونگی اش را نمی دانیم. هر چه تفصیلی تر در مورد قیامت بدانیم، ایمان مان مستحکم تر می شود.

برای تفصیلی تر فهمیدن قیامت سوره های متعدد آمده است. یکی از سوره هایی که در مورد قیامت هست و احکامی است در حالیکه احکامش تفصیلی است سوره قارعه است.

انسان ها هر لحظه زندگی می توانند کل قیامت را با این سوره مرور کنند. به همین خاطر سوره کوچکی است. ایمان مستحکم در این سوره نمادین شده است. مثل تمثالی رو به روی چشمتان ظاهر است. اگر کسی بتواند در تصور و تخیل خودش این موضوع را تصور کند می تواند قیامت را ببیند.

چگونه یک کوه به کوبشی نه تنها منهدم بلکه به وضعیت جدید تبدیل شود. یک انرژی و ضربی به کوه وارد می شود که کوه به چیز دیگر تبدیل می شود. این به تصور در آمدن عظمت وقوع قیامت است. ما در مورد یک مدل علم صحبت می کنیم که تا بحال نبوده و الان باید تصور کنیم تا عظمت آن را بفهمیم.

ما به محض این که سوره ای را می خوانیم الزاما آن را به سبک زندگی می بریم. فعلا این کار را نکنید. سوره می خواهد شما قارعه بفهمید. اگر قارعه را بفهمید، به طور طبیعی خودش به زندگی وارد می شود. انسان به وضعیت جدیدی از عالم اطلاع پیدا می کند و تا کوه را دید به کوه می گوید که شما نقش اساسی در تبدیل زمین دارید. کوه که می رود دارد قیامت می بیند. اسم کوه پیمایی به قیامت گردی تبدیل می شود.

۲۲. سبک زندگی ثقیلانه

۲۳. تبدیل / قوانین مربوط به تبدیل توزین / تبدیل و توزین

«عیش» جنبه مثبت دارد. ممکن است انسان بتواند در دنیا سطح کوه را صاف کند ولی هسته کوه که در زیر زمین است تغییری نمی‌کند. البته تصرف و تسخیر انسان در طبیعت منافاتی با قارعه ندارد. معیار آن چیزی است که با تغییر زمین تغییر نکند.

معیار ثقل و خف ثابت است. بواسطه با تغییر یا تبدیل وضعیت زمین بوجود نیامده و از قبل بوده اما با تغییر و تبدیل وضعیت به ظهور تام می‌رسد. این ظهور تام تلازم دارد با تغییر وضعیت. چون ظهور تام در اثر تغییر وضعیت پدیدار می‌شود. انسان ناچاراً برای دست‌یابی به ظهور تام موازین خود نیازمند به قیامت است یا تبدیل و تغییر وضعیت.

خوبی، همواره خوبی است اما ارزش آن موقعی به صورت تام معلوم می‌شود که قیامت برپا می‌گردد و بدی نیز، همیشه بدی است اما ارزش آن موقعی به صورت تام معلوم می‌شود که قیامت برپا می‌گردد.

معیار تغییر نمی‌کند اما در قیامت پرده‌ها کنار می‌رود. انسان دارای وضعیتی ثابت و وضعیتی متغیر است.

ثابت: وقتی با معیارها سروکار دارد.

متغیر: وقتی با دریافت‌ها سروکار دارد.

اگر خوبی کردم به من اجر می‌دهند. ممکن است این‌جا پاداش بینم یا نینم اما در قیامت همه پاداشم را می‌بینم. همه دعا‌های من بدون شک مستجاب است اما ممکن است در دنیا نینم. دریافت متغیر است ولی اجابت قطعی است. از این‌جا بحث‌های مبسوطی می‌طلبد.

مثلاً این‌که ویژگی نفس انسان چیست؟

ویژگی من موصوله چیست؟ این بحثی اساسی است. جزء مشکل‌ترین مباحث فلسفی عالم است. نفس هر کس وضعیت ثابت دارد. در دنیا و آخرت و همه لحظه‌ها ثابت است.

نفس وضعیت ثابت موجود است. نفس اختیاری نیست. چگونه این نفس ثقل می‌گیرد یا خفیف می‌شود. چگونه امر ثابت تغییر می‌کند. من سوره یعنی نفس انسان مهم‌ترین موضوع سوره است.

چگونه نفس سنگین و سبک می‌شود؟

دو بحث فعل و عمل و تعاملشان و تأثیر و تأثرشان ثقل ایجاد می کنند.

چگونه امیرالمومنین (علیه السلام) نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؟ نمی دانیم چطور نفسی، نفس کس دیگر شده است، این را نمی دانیم. کار خداست.

چگونه ما سنگین وزن بشویم؟ ثقل انسان وابسته به چه چیزهایی است؟ سبکی انسان وابسته به چه چیزهایی است؟ وضعیت نفس ثابت است ولی ثقل متغیر است. از ضرب این دو مطالب جدید بوجود می آید.

کسی که خوبی می کند خوبی را وجدان می کند و چون خوبی را وجدان می کند، ثقل دار می شود. کسی که بدی می کند بدی را وجدان می کند و چون بدی را وجدان می کند، ثقل دار نمی شود. چون بدی ثقل ندارد.

انسان بخاطر نداشتن معیار سبک می شود. کمال نفس ارتباط نفسی که ثابت است با حقیقتی که ثابت است. مثل ارتباط نفس انسان با خدا. نفس انسان در سنین مختلف تغییر نمی کند. معیارها هم ثابت هستند.

سوره‌هایی مثل سوره قارعه سوره‌های مظلوم قرآن هستند. چون آدم‌ها راحت از آن رد می شوند. قصدمان این بوده به گونه‌ای سوره قارعه ارائه بدهیم که دیگر راحت از کنار آن رد نشویم. کتاب فعل نوشته شد. بعد دیدیم ثقل عمل تنها به فعل ربط ندارد.

ساعت دوم

قبل از آنکه بحث را شروع کنیم چند تذکر بدهیم:

(۱) قصد ما از کلاس شنبه‌ها ختم مفهومی پژوهشی است و بنا بر این است که دوستان در موضوعات سوره‌ها غور کند، به همین دلیل برخی مواقع بحث‌ها بیراهه می‌رود و برای عده‌ای که بخواهند تنها سوره را بشنوند، ملال‌آور می‌شود که بهتر است بروند یک دوری بزنند و برگردند! زیرا به دلیل اینکه عنوان کلاس پژوهشی است افرادی که کار می‌کنند در آن بحث می‌کنند. طبیعتاً عده‌ای بیشتر دوست دارند نکته و مطلب بشنوند و بگوییم که چه نکاتی از سوره مبارکه قارعه به دست می‌آید در صورتی که روال این است که می‌خواهیم بنیم چطور می‌توان سوره قارعه را مطالعه کرد و این چنین است که مثلاً حدود ۱۰-۱۱ جلسه سوره می‌خوانیم.

(۲) کسانی که حدود ۲-۳ ساعت کار می‌کنند و می‌آیند بعداً مباحث نیز برایشان جذاب‌تر می‌شود. پس بهتر است ولو نیم ساعت هم شده مطالعه داشته باشید.

(۳) رویکرد ما به سوره باید چگونه باشد که موضوع در بیاوریم که ما راجع به این می‌خواهیم صحبت کنیم. جلسات اول‌مان راجع به بیان سوره، تفسیر المیزان و ... است. هر سوره‌ای هم یک‌طور است و می‌خواهیم در این جلسه راجع به این موضوع صحبت کنیم.

ما یک سوره‌ای به اسم قارعه داریم که ۱۱ آیه دارد موضوع استخراج کنیم، و اساساً قرآن به قرآن حرکت کنیم و زوج سوره‌ها را بفهمیم و اینکه به چه صورتی کار کنیم.

این بحث به این اختصاص می‌یابد و نهایتاً به مورد اول برسد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ (۱)

مَا الْقَارِعَةُ (۲)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)

سوره مبارکه قارعه یک سری آیات و واژه‌های اختصاصی دارد که در بقیه قرآن به این نحو ذکر نشده است، ما در جامع التفاسیر یک سرچ داریم، وقتی ریشه را تایپ می‌کنیم، مثلاً «قرع» را تایپ می‌کنیم، نتیجه ۵ تاست و ۳ تای آن در این سوره است و نزدیک‌ترین سوره به آن هم سوره حاقه است که ساختار سوره‌اش نزدیک قارعه است.

«وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۳۱ رعد)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ (۴ حاقه)

الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)

پس اولین سوره‌ای که به آن می‌رسیم حاقه است؛ هم چنین آیه ۳۱ رعد مفهوم قارعه را به خوبی جا می‌اندازد:

«وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۳۱ رعد)

گویی در این سوره صفت قارعه را به مصیبت کوبنده داده است که مثل عذاب است. کوبشی که منجر به منهدم شدن کسی و چیزی است و اگر دقت شود، صفت آن چیزی که تولید «قرع» می‌کند را به قرآن داده است که: «أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ»؛ یعنی در طبع قرآن چنین چیزی است.

در واقع این روی سکه قرآن را برایتان باز نکرده بودیم اما چنین است و در درون خودش به این حیثیت قارعه بودن اشاره دارد.

برخی واژه‌ها مثل همین «قرع» است که آیات کمی دارد. پس من اگر سوره قارعه را به حیثیت قرع و قیامتش کار کنم بهتر است با سوره حاقه در درجه اول و رعد در درجه دوم کار کنیم.

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)

فرش

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ

أُتْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره ۲۲)

«وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَشًا كُلُّوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (۱۴۲ انعام)

«وَالْأَرْضُ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ» (۴۸ ذاریات)

«مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَّانُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ» (۵۴ رحمان)

وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ (۳۴ واقعه)

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)

«فرش» بیشتر برای زمین آمده است...

بث

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱۶۴ بقره)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ

الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (۱ نساء)

«قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَخُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۸۶ يوسف)

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَآلَقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» (۱۰ لقمان)

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ» (۲۹ شوری)

«وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۴ جاثیه)

«فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا» (۶ واقعه)

«وَزَرَابِيٌّ مَبْثُوثَةٌ» (۱۶ غاشیه)

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)

یک سری آیات راجع به دنیا و یک سری راجع به آخرت است و بیشتر مربوط به گسترش کمی و کیفی یک موجود است که بیشتر راجع به دابّه است.

«فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا» (۶ واقعه)

این آیه را حضرت علامه (ره) به معنای متفرق شدن گرفته‌اند. ما قرار است پراکندگی واژه‌های سوره را در قرآن ببینیم. ارض و جبال زیاد است و اختصاصی نیست.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)

عهن

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹ معارج)

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)

نفس

«وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحَكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» (۷۸ انبیاء)

و در مجمع البیان آمده است: "نفس" - به فتح فاء، و هم به سکون آن - این است که شتران و گوسفندان را در شب رها کنند تا بدون چوپان بچرند.

وقتی گوسفندان را رها می‌کنی توسط یک سیستمی که به هم متصل هستند، باز پخش هستند، یعنی جمع می‌شوند و پخش می‌شوند. این تصویر جالبی از «نفس» است. مثلاً شما در یک منطقه عملیات هستید و یک گردان دارید،

نیروهایتان را منفوش (رها) می‌کنید که در این مناطق بروند و در واقع آرایش جنگی به آن‌ها می‌دهید در حالیکه معلوم است کجا باشند. اتفاقاً وقتی «نفش» می‌شود یعنی گوسفندان شعور داشتند که کجا بروند و برگردند. می‌خواهد بگوید که این گوسفندان با یک جریان به چراگاه هماهنگی رفتند، اینطور نبود که چند تا گم شوند و ... و این در حکم اثر دارد و اگر معلوم شود که گله‌دار این‌ها را «نفش» کرده است مسئول است و باید غرامت دهد. پس وقتی «نفش» است یعنی می‌دانست است که گوسفندان فلان منطقه می‌روند، هر چند پراکنده باشد. مثلاً قبل‌ها مرغ و خروس‌ها خانه همسایه‌ها می‌رفتند اما دوباره برمی‌گشتند که این حالت «نفش» است یعنی هر رفتی، بازگشتی داشت. یعنی یک جریانی است و اینطور نیست که برود و گم شود.

الان خیلی از روستاییان حیوانات‌شان را رها می‌کنند اما اگر بدانند که می‌روند و بر نمی‌گردند که رها نمی‌کنند. مطلق رفتن و برگشتن «نفش» است یعنی باید بین اجزایش ارتباط داشته باشد. یعنی شما عهد منفوش را از قارعه می‌فهمید و نفشت را از این آیه. پس کلماتی که اختصاصی یک سوره‌اند، در فهم غرض یک سوره موثرند.

وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)

اینطور نیست که از هم پراکنده شوند بلکه این‌ها در نظام برنامه‌ریزی شده است.

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶)

توجه به «مَن» مهم است. فراوانی آن در قرآن بسیار است ولی ما نمی‌ترسیم. همینطور نگاه می‌کنیم که این خیلی مهم است. مهم این است که «مَن» همه‌اش برای انسان است یا نه.

برخی واژه‌ها وقتی زیاد است خوب است و برخی وقتی کم است. فهمیدیم که حدود ۶۰۰ بار در قرآن «مَن» است که انواع آدم‌ها را بررسی می‌کند که می‌شود شرط‌ها را دید و بررسی کرد.

ثقل

حدود ۲۶ بار آمده است که برای ما از همه بیشتر سوره اعراف مهم می‌شود که اول سوره است و لحنش شبیه اینجاست.

«وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۸ اعراف)

آیاتی که اول سوره‌ها هستند و شبیه سوره قارعه‌اند حالت زوجیت دارند. مثلاً برای فهم قارعه سوره حاقه و رعد را داشتند و برای فهم «ثقل» سوره اعراف زوجیت دارد.

«ثقل» در سوره اعراف ۴ بار آمده و عبارت «من ثقلت» آن شبیه قارعه است.

«انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۴۱ توبه)

در این آیه سوره توبه مصداق‌های «ثقل» مشخص می‌شود.

در سوره یونس: «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالٍ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۶۱)

در سوره رعد: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ» (۱۲)

یعنی ابرهایی که باران دارند.

«وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا لِنَفْسِكُمْ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ» (۷ نحل)

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (۴۷ انبیاء)

انبیاء هم بسیار شبیه قارعه است.

«فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱۰۲ مومنون)

این سوره هم بسیار مهم است. مهم این است که آیات قبلش مصداق‌یابی ثقل و خف را داریم.

«وَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (۱۳ عنكبوت)

«يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُنْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (۱۶ لقمان)

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (۳ سباء)

«قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍَ وَلَا مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» (۲۲ سباء)

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَرَكَ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (۱۸ فاطر)

خف + وزن

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» (۹ اعراف)

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (۱۰۳ مومنون)

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸)

برای آنکه معنای «خف» به تنهایی در بیاید بهتر است که همه ۱۷ آیه مرتبط با ریشه «خف» را بررسی کنید.

«أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (۸۶ بقره)

این جا به معنای «تخفیف عذاب» است یعنی عذاب از آن‌ها کم نمی‌شود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱۷۸ بقره)

«تخفیف» به معنای بار کم کردند. تخفیف ندادن یعنی بار کم نشد. این را از آیات می‌فهمیم. بار از کجا آمد؟ قصاص را قرار داد که مصیبتش برای شما حل‌شدنی باشد و بار مصیبت را کم کرد. اگر کسی «بار» را از این آیه نفهمید بیاید اعراف را بخواند:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (اعراف ۱۸۹)

یعنی برای سنگینی و سبکی، بچه در شکم مادر را مثال زد. یعنی اولش آن قدر سبک است که مادر حس نمی کند و تا ماه ۲ و ۳ باید با آزمایش بفهمد اما در ماه های آخر نفسش به تنگ می آید. پس سنگین بار و سبک بار داریم.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ» (۸۰ نحل)

یعنی از پوست چارپایان خانه هایی قرار داد که آن قدر سبک است که خانه تان را می توانید جمع کنید و به پشت بکشید. عایقی است که از رطوبت و گرما محافظت می کند.

وزن

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۱۵۲ انعام)

«وَالْوِزْنَ يُوزَنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۸ اعراف)

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» (۹ اعراف)

«وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ» (۱۹ حجر)

در سوره حجر «موزون» به معنای چیزی است که قابلیت «وزن» دارد. آن قدر ثقلت دارد که بتوان آن را وزن کرد.

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (۴۷ انبیاء)

«وَأَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (۹ الرحمن)

«وزن» اقامه کردنی است. قیامت یعنی اقامه وزن.

کل قرآن را یکبار با سوره قارعه فقط واژه‌ها را نگاه می‌کنیم.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷)

عیش

«معیشت» به معنای زندگی است.

«وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» (۱۰ اعراف)

«وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ» (۲۰ حجر)

«معایش» به معنای انواع معیشت‌هاست. عیش دارای رتبه‌بندی است.

«وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (۱۲۴ طه)

ممکن است کسی زندگی دنیایی‌اش خوب باشد اما زندگی آخرتی‌اش «ضنک» باشد و نباید فریب ظاهرش را بخورید.

«وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ» (۵۸ قصص)

چه بسیار که معیشت آن‌ها بطرت شد.

الان سر ۱۰ سال و ۲۰ سال خانه را قدیمی می‌شناسند اما قبلا اینگونه نبود.

«أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (۳۲ زخرف)

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» (۲۱ حاقه)

«وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» (۱۱ نباء)

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷)

این جا دیده می‌شود که عین آیه سوره قارعه در سوره حاقه آمده است.

رضو

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» (۲۰۷ بقره)

عین معایش، «مرضات» هم در این آیه داریم.

برخی از واژه‌ها به خوبی معنایشان را تصویرسازی می‌کنند، آن‌هایی که در قالب داستان یا جریان‌اند معنای ملموسی دارند:

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا»
(۱۰۸ نساء)

چون این گروه از مردم شرم دارند، اما از خدا حیا نمی‌کنند با اینکه خدا همه‌جا با آنان است و آن زمان که سخنانی خلاف رضای او می‌پردازند حاضر است و دانایی خدا بدانچه می‌کنند صفت اوست (۱۰۸).

«رضایت» یعنی موافقت به نحوی که سزاوار پاداش باشد. موافقت صرفاً انطباق نیست و زمانی که با میلی همراه شود که سزاوار پاداش باشد «رضایت» نام می‌گیرد. «ما لا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ» یعنی در آن تویخ دارد. «ما لا يرضى» یعنی مخالفت و جزا دارد و رضایت از آن طرف رضایت دارد و پاداش.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (۲۹ نساء)

در آیه فوق می‌نویسد که یعنی باید سود و منفعت و پاداش داشته باشید. رضایت فقط به داشتن دلخوشی نیست بلکه به سود و منفعت است زیرا کسی که تجارت می‌کند، به دنبال بُرد و رضایت است.

ما با سرعت این کار را می‌کنیم اما شما سر حوصله تک تک بررسی کنید.

«وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ» (۱۱۳ انعام)

(و هم برای اینکه قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن (گفتار آراسته) مایل شود و آن را پسندد و تا اینان نیز در آن عاقبت بد که اهریمنان را است، درافتند) (۱۱۳)

حتما در آن میل و گرایش است که طرف برای آنکه به نفع و پاداشی برسد، این گفت و گو زینت داده می شود و قلبش میل پیدا می کند.

«لیرضوه» مثل این است که انسان فطرتا هر کاری را که می کند به دلیل به دست آوردن رضایت این کار را می کند حتی اگر اشتباه باشد. اگر کار اشتباهی را انجام دهد، شیاطین و ابلیس ها طوری صحنه پردازی می کنند که آن صحنه را برایش جلوه می دهند و آن را موافق میل او می کنند و الا بدون رضایت کاری انجام نمی دهند.

میزان ثقل هر عملی به میزان رضایت مثبت هر عملی است. یک رضایت نادرست و بدون مبنا داریم و یک رضایت با مبنا. به این پدیده فعلیت می گوئیم. در سنگین بودن وزن یک آدم، وزن الفعل و وزن العمل افراد است. رضایت از وزن الفعل افراد است.

رضایت یعنی سبیل فرد چرب می شود! بچه‌ات را توانستی بخوابانی؟ نه. پس سبیلش را چرب کن. یعنی باید راضی اش کنی، یعنی باید خوابیدن برایش لذت بخش شود. به این رشوه دادن برای برانگیختن میل فرد، رضایت می گویند و این در مقوله فعل است.

برای اینکه شما بتوانید آیات یک سوره را با دقت بخوانید باید واژه را در کل قرآن ببینید.

یکی از راه‌های تامین رضایت فرد «وعده» است. پس هر جایی در قرآن وعده و معادل آن آمد معادل رضایت است. چقدر آیات پس این گونه رضایت آورند. هر جایی که خدا وعده داد رضایت است و هر جایی که وعید بود یعنی رضایت کاذب از شیطان است.

اصل این است که واژه را که دیدید بتوانید مفهومی را استخراج کنید و به تصویرسازی برسید، بهتر است در جایی باشد که خودش در دیالوگ و جریان باشد ولو آنکه یک آیه داشته باشیم پس هم مفهوم و هم تصویر مفهوم به ذهن می آید و این گونه است که می توان ضرب‌المثل‌های جامعه را هم به آن مفهوم مرتبط کرد مثلا رضایت اینکه

خودش را منطبق مقاصد و منویات همراه با منافعش کند که به معنای رویت کردن نفس، نفس خودش را در موضع نفع و بعد تصویری که در جامعه داریم، همان رشوه و سبیل چرب کردن است.

ما خود آیه را مصداق می‌آوریم. ممکن است چند آیه با هم یک تصویر کامل ارائه دهند.

در التحقیق هم چنین آمده است: «أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ: هُوَ مُوَافَقَةُ الْمَيْلِ بِمَا يَجْرِي عَلَيْهِ وَ يَوَاجِهَهُ. وَ الْفَرْقُ بَيْنَ هَذِهِ الْمَادَّةِ وَ مَوَادِّ-الْوَفَاقِ وَ الْحَبِّ وَ الطَّاعَةِ وَ الْإِذْنِ وَ السَّرُورِ وَ الْإِخْتِيَارِ.»

اگر کسی خواست وزن اعمال را بسنجد اول باید رضایتمندی از زندگی را بسنجد، چقدر شما از زندگی خود راضی هستید؟ که می‌شود فمّن ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه.

فعل به کار نمی‌برد، بلکه می‌گوید که او در عیش راضی هست.

برخی کلمات پیچیده‌اند که ما آن‌ها را کنار می‌گذاریم. ما توصیه نمی‌کنیم که افراد در درجه اول این واژگان را کار کنند مثل واژه «ام»

امم

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۷۸ بقره)

«أُمِّيُونَ» یعنی کسانی که کتاب و دفتر و ... ندارند. یعنی یا اینکه سواد ندارند یا اگر سواد دارند برای طبع آن‌هاست و از خودشان جوشیده است. مثلاً فردی آشپزی بلد است که کلاس هم نرفته است اما به اصطلاح از پر قنطاق ملّا است. به این فرد امّی می‌گویند.

«امّی» در قرآن یعنی علمش را از مادرش گرفته است و نه از کتاب. «امام» یعنی جلودار. «امت» یعنی عده‌ای که روی یک هدف‌اند و هم مقصودند و کسانی که امام دارند. امّ الکتاب داریم.

۱۱۳ واژه مشتق شده از «ام» داریم.

ام القرى - ابن امّ - ام الکتاب - امّک (مادر)

با توجه به این چیزهایی که گفتیم «ام» به چه معناست؟

محل زایش و بن وجودی و مرجع. «ام» یعنی منه یبداء و الیه یعود. یعنی مقصد و مقصود آن است که با آن شروع می‌کنند و به آن برمی‌گردند. امام آن است که شما را برای رسیدن به مقصودی جلوداری می‌کند.

هاویه «هوی»

به معنای جهنم است. به خاطر اسم فاعل بودنش حالت ثبوت دارد. به معنای ساقط‌کننده. گاهی هم در مقام مفعول می‌توان معنا کرد که ساقط شونده است.

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» (۲۳ نجم)

«هوی» را به نفس نسبت داده است آن است که منتسب به نفس است. در این آیه به ما تصویر می‌دهد.

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۲۳ جاثیه)

«هوی» در قرآن به نفس نسبت داده می‌شود.

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (۲۶ ص)

«هوی» مقابل حق است. «هوی» آن چیزی از غیر حق است که مبنا ندارد و مورد تبعیت قرار گرفته می‌شود در حالی که نباید مورد تبعیت باشد.

«حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (۳۱ حج)

(مخلصان خدا باشید نه مشرکان او، و هر که به خدا شرک آورد چنان است که از آسمان در افتاده مرغان او را بر بایند، و یا باد او را به جایی دوردست برد) (۳۱)

این آیه فوق تصویر خوبی دارد. دیده‌اید که یک هو چیزی در هوا قاپیده شود؛ یعنی مثل یک کاه همینطور پایین و بالا می‌شود، مثل اینکه باد یک چیز سبک را پایین و بالا می‌کند یعنی این قدر سبک بوده است و به خاطر اینکه زیاد در باد است به مکان‌های دور می‌رود. اگر سنگین بود روی زمین می‌افتاد پس باد او را از تهران می‌برد قم و... تهوی در آن یک سبک وزنی دارد یعنی اتکا به امر سبک، هر کسی که سبک مغز است، سبک فکر است، سبک معناست و سبک سُبُک مآبانه یعنی «تهوی».

یعنی اگر من کاری را انجام دادم که برای علتش مبنا و گزاره‌ای نیاوردم و حرف بی‌ربط زدم، و حرف بی‌ربطم را باز با حرف بی‌ربط دیگری توجیه می‌کنم یعنی تهوی، یعنی سبک‌شدگی.

«أَوْ تَهْوِي بِرِيحٍ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ»: جابه‌جایش می‌کند به سهولت تا جایی که از محلی که قرار گرفته به جایی دور ببرد. پس جا به جایی به سهولت را تهوی می‌گویند. یعنی زور ریح بر زور او می‌چربد به نحوی که می‌تواند او را جا به جا کند.

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى» (۱ نجم)

نجم چطور هوی می‌شود، وقتی که نجم می‌افتد زمین، هوی می‌شود. یعنی افول می‌کند و یک راه دیگرش هم خورشید طلوع کند که نور نجم سبک می‌شود. خود هوی به معنای این است که به سمت سبک شدن می‌رود تا جایی که ارزش و مقدارش یا دیده نشود یا معنا نداشته باشد. میزان یا ارزشش و مقدارش معنا نشود یا دیده نشود. یعنی بی‌مقدار شدن یا بی‌مقدار بودن. اگر «اذا» داشت «بی‌مقدار شدن» و اگر نداشت «بی‌مقدار بودن» است.

آیات هوی حدود ۳۷ تاست و هر آیه‌ای باید دیگری را تایید کند.

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (۲۸ کهف)

(با کسانی که بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می‌خوانند و رضای او را می‌جویند با شکیبایی قرین باشد و دیدگانت به جستجوی زیور زندگی دنیا از آنها منصرف نشود. اطاعت مکن کسی را که دلش را از یاد خویش غافل کرده‌ایم و هوس خود را پیروی کرده و کارش زیاده‌روی است) (۲۸)

یعنی غفلت از ذکر، تبعیت از هوی، امر تفریطی در یک راستا و در یک جریان‌اند.

«قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَىٰ الْهُدَىٰ أُنْتِنَا قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْرًا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (۷۱ انعام)

(بگو ای محمد! آیا پرستیم غیر خدا چیزی را که: نه نفع می‌دهد و نه ضرر می‌رساند ما را؟، و آیا به کفر قبلی رجوع کنیم بعد از آنکه خداوند ما را هدایت فرمود؟ اگر چنین کنیم آن وقت مثل کسی باشیم که دیوهای زمین او را برده باشند به بیابان دور و دراز و در آنجا حیران و سرگردان باشد، و اصحابی که برای او است او را به طرف راه دعوت کنند که بیا راه نجات اینجا است، بگو ای محمد! به درستی که راه خدا که همان دین اسلام است راه حق است نه غیر آن و ما مامور شده‌ایم که گردن نهیم در برابر پروردگار عالمیان) (۷۱)

تقابل اینجا خیلی جالب است، هوی در اینجا یعنی مطلق مالکیت در آن نیست. یعنی شیاطین طوری وانمود کردند که گفتند برای این مالکیت و نفع و ضرر دارد، یعنی رنگ و روی نفع و ضرر به چیزی دادن «استهوت» می‌شود.

«استهوت» یعنی شیاطین هواپرستی را در او طلب کردند که نتیجه‌اش حیرت بود.

الان تا اینجا زوج سوره‌های ما، حاقه، اعراف و انبیاء است.

گاهی موضوعات پژوهشی چشمی انتخاب می‌شود و گاهی موضوعات پژوهشی عمق پیدا می‌کند. الان که واژه‌ها را در کل قرآن دیدید اگر قرار باشد موضوع پژوهشی ارائه دهید به گونه‌ای دیگر عمل می‌کنید.

حمی

«مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَا كِنٍّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۱۰۳ مائده)

«يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (۳۵ توبه)

این آیه تصویر دارد. یحیی علیها فی نار جهنم، یعنی حمی می‌شوند. یعنی ادامه آیه که می‌گوید که پیشانی و پهلو و پشت‌هایشان را داغ می‌کنند.

«حمی» آن چیزی است که می‌تواند داغ بزند بر پیشانی، پهلو و پشت. احتمالاً کنز در انسان به سه طریق اتفاق می‌افتد که یا در پیشانی‌اش است یا بر پهلویش است و یا بر پشتش است. مثلاً آن‌هایی که ارث بدون تلاش به دست آورده‌اند احتمالاً بر پیشانی‌شان می‌زنند، و با وجه کار دارد و مهم این است که «حمی» آن چیزی است که متعین می‌کند عذاب را با آن عضوی که در ارتباط بوده است یعنی نه اینکه همه موجود را بسوزاند، بلکه من وجه می‌سوزند. یعنی اشتباهی نمی‌سوزاند و غیر آن عضو را هم نمی‌سوزد.

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (۲۶ فتح)

حمیه یعنی در قلبش یک آتشی دارد که نسبت به برخی چیزها غیرت دارد یعنی غیرت‌های بنیان برکن است.

«تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً» (۴ غاشیه)

نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

یک بار دیگر سوره را مطالعه می‌کنیم، اگر توانستیم موضوعی از سوره انتخاب کنیم ادامه می‌دهیم و اگر نتوانستیم موضوعی را انتخاب کنیم می‌رویم سراغ سوره بعدی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَذْرَتْكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)

قارعه را اگر بارعد خواندیم، یعنی قرآنی که می‌تواند کوه‌ها را به حرکت درآورد و مردگان را به تکلم.

یا نه قارعه را با این فهمیدیم که کوبش است. ی صدا در بیار هولناکی در اینجا مهم نیست. کوبشی است که هویداکننده است. کوبشی که تبدیل ایجادکننده است. باید تبدیل برای ما مهم باشد و نه کوبش.

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ (۴) وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹) وَمَا أَذْرُكَ مَا هِيَ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

محوری ترین موضوع سوره از نظر حاضرین در کلاس:

- اتصال این سوره با ولایت الله
- راه کارهای وزین شدن
- ثقل ، وزن و میزان چیست و ارتباط آن ها چگونه است؟
- نقش قرآن در رضایت انسان از زندگی

«راضیه در قیامت یعنی از کل زندگی اش راضی ست.» رضایت از خداست و هر کسی که خدا را داشته باشد رضایت خواهد داشت. ما به این معنای امروزه هیچ کدام از زندگی مان راضی نیستیم چون واژه رضایت را نمی شناسیم، رضایتی که خدا می گوید با آن چه ما می گوئیم متفاوت است.

- نجات انسان

قبل از اینکه ادامه دهیم باید اینطور سوال بپرسم.

شما وقتی سوره قارعه را می خوانید، پیام اصلی سوره را چه می دانید. این پیام اصلی را می توانید موضوع اصلی سوره بدانید و می توانید غرض سوره بنامید. اگر از شما بپرسند که سوره قارعه آمده است که چه تغییری در زندگی شما ایجاد کند؟

سوره قارعه آمده است که:

- انسان را از بی وزنی به وزن دار شدن ارتقا دهد و از تبعات بی وزنی بترساند یا هشدار دهد.

بنابراین مهم ترین بحث سوره قارعه همین موضوع وزن و میزان و معیار و حق و وزین شدن است. حتی نجات انسان و ثقل و ... همه یکی است.

بحث بعدی ما در جلسه بعد این است که هر کسی در حد نیم ساعت تا یک ساعت آیات اول مومنون و اعراف را قرائت کند که:

• چه چیزهایی در ثقل انسان اثر مثبت یا منفی دارد؟

این‌ها موضوعات کاربردی می‌شوند. یعنی مثلاً شما وقتی این را بررسی می‌کنید به یک سری آیتم دست می‌یابید که اگر انسان آن‌ها را انجام دهند به سمت وزن گرفتن می‌روید مثل بچه‌ای که در شکم مادر وزن می‌گیرد.

پس اگر بخواهیم مراتب رشد را در قرآن بررسی کنیم یکی از مفاهیمش «ثقلت» است. اینکه خیر آمده یا حسن آمده یا صدق یعنی اینکه ثقلش اینجا آمده است.

پس بررسی نمودار رشد در زندگی انسان.

یعنی شما باید بتوانید طبق آیات قرآن بگویید که وزن انسان چگونه مرتب زیاد می‌شود و دو روزش یکی نمی‌شود.

آیا می‌شود از قرآن راه‌هایی اینکه انسان دو روزش مساوی نباشد پیدا کرد؟ چگونه و طبق چه معیاری می‌توان سنگین بودن نفس را از سبک بودنش متمایز ساخت؟

امسال، به نسبت پارسال وزن من بیشتر شده است؟ چرا؟

معنای رضایت را باید بیاوریم، معنای رضایت مهم است. خیلی از مومنین هستند که رضایت ندارند. رضایت به معنای موافقت و انطباق فرد با یک کاری که سود هنگفت داشته باشد. باید ببیند که این بنده خدا روی دایره نفع و ضررش آیا به سمت دنیا است یا آخرت است. در آخرت هم به سمت بهشت است یا وجه الله.

پس رضایت یعنی مطابقت و موافقت با نفع آخرتی!

الان همه این‌ها که این‌جا نشسته‌اند اگر از آن‌ها پرسید که راضی هستند یا نه؟ رضایت از نفس چیز خوبی نیست و آدم را متوقف می‌کند.

مثلاً این‌گونه است که هر انسانی یک مواقفی از بروز دارد، مثلاً درس خواندن، مثل درس دادن، مثل آشپزی کردن مثل خیلی چیزهای دیگر. این مواقف بروز متکی به یک باور است. مثلاً درس خواندن باورش علم است.

باور موتور محرک است. مثلاً شما می‌آید کلاس قرآن یک باوری دارید که آن باور شما را به تمرین حل کردن و حل نکردن وا می‌دارد.

جنس باور، «علم به علم» است و حتما به عمل منجر می شود مگر آنکه دست و پایش را ببندند. اگر ما کلاس شنبه را خیلی دوست داریم باید جلوه و بروز داشته باشد. این باور با یک سری از صفات او مثلا نظم او، ارتباط گیری با دیگران و... درگیر می شود. هیچ بروزی از صفت و باور خالی نیست. آدم باید ببیند هر بروزی از او با چه صفت و باوری همراه است. مثلا صفت نظم و اعتدال.

هر بروزی باور و صفت و عمل دارد. عمل یعنی عین خارجی دارد. مثلا یک دفترچه حل تمرین دارم. حتما باید محصول عینی داشته باشد که خارج از انسان است مثل فرزند.

و یک سری نتایج دارد، نتایج آنهایی هستند که به باور برمی گردند و نتیجه می شوند. هیچ عملی بدون نتیجه نیست. بچه بزرگ کردی و بچه خوبی بود کمک می شود. نتایج نوعا یا معین یا مضرند. عامل تراحم اند یا کمک دهنده اند.

فعل وابسته به نفس است. هر فعلی را وقتی می خواهید وزن و میزان کنید، ۴ وزن باید رویش بگذارید:

(۱) باور

(۲) صفت

(۳) عمل

(۴) نتیجه

به وسیله این ۴ تا وزن بروزات را می توان دریافت.

چگونه می شود وزین شد؟

افعال خود را شناخت، آنها را از نظر باور، صفت، عمل و نتیجه ارزیابی کرد، آنهایی که در پیشگاه خدا کم وزن ترند را در اولویت های بعد قرار داد (طبق معیار باید باور، صفت، عمل و نتیجه را سنجید).

«نار حامیه» در قسمت نتایج است. مال و اولاد تبدیل به عذاب می شود زیرا ثقل نداشته است.

اینها یک فرآیند می شوند.

انشاءالله برای جلسه بعد موضوع بحثمان راجع به وزن است.

چطور سنگین و سبک کنیم و چه برنامه‌ای برای سنگین شدن وزن اعمالمان داشته باشیم؟

سوره اعراف راهبردی تر است و ملکوتی تر است، باوری تر است.

سوره مومنون صفت و نتیجه است و کاربردی تر است.

نوعاً صفت و نتیجه با هم‌اند و باور و عمل با هم‌اند. نوعاً اینگونه است که امر و نهی روی عمل و باور می‌نشیند. هر

جایی امر و نهی است روی باور و عمل است.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات